

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تاسیس ۱۳۵۲

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

# عملیات بیت المقدس

متن نخلرانی شهید سپهبد علی صیاد شیرازی بمناسبت سالگرد آزادسازی خرمشهر

دانشگاه افسری امام علی علیه السلام

(۱۳۷۴/۳/۹)



## فهرست مطالب

|    |                                                          |
|----|----------------------------------------------------------|
| ۱  | مقدمه                                                    |
| ۵  | مقدمه سخنرانی شهید صیاد شیرازی                           |
| ۸  | ۳۱ شهریور شروع جنگ تحمیلی                                |
| ۱۳ | انتصاب در محل فرمانده نیروی زمینی ارتش                   |
| ۱۶ | شروع عملیات بیت المقدس                                   |
| ۱۸ | ترکیب نیروهای دشمن و نیروهای خودی                        |
| ۲۱ | مراحل عملیات                                             |
|    | (مرحله یکم - مرحله دوم - مرحله سوم)                      |
| ۲۷ | مراحل پایانی عملیات بیت المقدس                           |
| ۳۰ | خاطره مهم عملیات بیت المقدس                              |
| ۴۲ | درسی که باید بگیریم                                      |
| ۴۶ | تجربیات و نتایج حاصله از عملیات بیت المقدس               |
|    | پیام حضرت امام خمینی قدس سره به مناسبت عملیات بیت المقدس |
| ۵۱ | و فتح خرمشهر                                             |
| ۵۵ | آزادی خرمشهر در کلام حضرت آیت الله خامنه‌ای              |



## مقدمه

عملیات بیت المقدس یکی از مهم ترین، گسترده ترین و تأثیرگذارترین عملیات رزمندگان اسلام در طول ۸ سال دفاع مقدس بود. این عملیات افتخارآمیز توانست ضربه نهایی را بر صدام و صدامیان وارد سازد و بزرگ ترین شکست را بر دشمن تحمیل نماید.

ایثارگری ها، فداکاری ها، شجاعت ها، شهادت ها و در عین حال مظلومیت های رزمندگان اسلام در این حماسه بزرگ را ارج نهاده و ضمن گرمی داشت خاطره فراموش نشدنی سوم خرداد - روز آزادسازی خرمشهر - به روان پاک شهدای عزیز این عملیات دورود می فرستیم.

بزرگی، عظمت و ماندگاری این رخداد کم نظیر در تاریخ کشورمان و در اذهان مردم عزیز، باعث گردیده است که همه ساله جشن های باشکوهی در سراسر ایران اسلامی، به منظور بزرگداشت سالگرد فتح خرمشهر و شکرگزاری به درگاه ایزد منان به خاطر پیروزی بزرگی که نصیب ملت ما کرده است، برگزار گردد.

کلاس های آموزش معارف جنگ با ابتکار شهید صیاد شیرازی از سال ۱۳۷۳ در دانشگاه افسری امام علی (ع) نیروی زمینی شکل گرفت. این کلاس ها به دو موضوع منش فرماندهی - که در آن خصوصیات یک فرمانده

موفق تشریح می‌گردید - و بیان تجربیات و خاطرات از عملیات مختلف اختصاص می‌یافت. در تاریخ ۱۳۷۴/۳/۹ مصادف با ایام سالگرد حماسه فتح خرمشهر، شهید سپهبد علی صیاد شیرازی در جمع دانشجویان، فرماندهان و اساتید دانشگاه افسری امام علی علیه السلام نیروی زمینی حاضر شدند و طی سخنانی به تشریح عملیات پیروزمندانه بیت المقدس - که خود در سمت فرماندهی نیروی زمینی ارتش نقش بسیار مهم و تأثیرگذاری در قرارگاه مشترک عملیاتی کربلا داشتند و از نزدیک شاهد فداکاری‌ها و ایثارگری‌های رزمندگان اسلام و امدادهای غیبی خداوند در یاری رزمندگان بودند - به تشریح عملیات پرداختند. ایشان علاوه بر روایت صحیح و دقیق عملیات، با روحیه معنوی که همواره در وجود ایشان متبلور بود، نتیجه‌گیری مفیدی با اتکا بر آیات شریفه ۱۵۹ و ۱۶۰ سوره آل عمران - که در طلایعه صحبت خود برای دانشجویان و مستمعین قرائت کرده بودند - گرفتند.

مجموعه‌ی حاضر، متن پیاده شده سخنرانی شهید عزیز در دانشگاه افسری امام علی علیه السلام است، که پیام حضرت امام خمینی قدس سره به مناسبت عملیات بیت المقدس و فتح خرمشهر و همچنین بخشی از سخنان رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرماندهی کل قوا در خصوص این عملیات - که در دیدار جمعی از ایثارگران و خانواده‌های شهدا ایراد

فرموده‌اند - زینت بخش آن گردیده است و این خود حاکی از اهمیت، بزرگی و سرنوشت‌ساز بودن حماسه رزمندگان اسلام در این عملیات می‌باشد. این مجموعه به مناسبت سالگرد غرورآفرین این حماسه عظیم و به‌منظور استفاده محقق‌ها و علاقمندها، به‌خصوص دانشجویان دانشگاه‌های افسری ارتش - که این‌شالله جایگزین‌های شایسته‌ای برای فرماندهان سرفراز و پیشکسوت ارتش ج.ا.ا باشند - تدوین گردیده است.

**سرتیپ ۲ ستاد عباس تقیان‌پور**



اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

\* رَبِّ ادْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ وَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ

سُلْطَانًا نَصِيرًا

\* اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحَجَّةِ بْنِ حَسَنٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ

السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى

تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا

\* اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَاعْوَانِهِ

برای شادی ارواح پاک و مطهر شهدای انقلاب اسلامی و شادی روح

مطهر حضرت امام رضوان الله علیه و سلامتی و تندرستی رهبر و فرمانده

معظم کل قوا صلوات

### اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ \* إِنَّ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.

( آیات ۱۵۹ و ۱۶۰ سوره آل عمران )

من سلسله بحثی را که با توفیق خداوند در دانشگاه افسری هفته‌ای یک روز شروع کردم - برحسب موقعیت زمانی و جشن باشکوهی که در سراسر ایران اسلامی به منظور بزرگداشت سالگرد فتح خرمشهر رقم خورد و همچنین شکرگذاری به درگاه خداوند متعال بابت این پیروزی عظیمی که نصیب امت شهیدپرور و حکومت اسلامی و رزمندگان اسلام کرد - قطع می‌کنم و فقط به همین بحث فتح خرمشهر می‌پردازم. برادرانی که در این جلسه ما حضور پیدا کرده‌اند، این قسمت را فقط در حاشیه بحث قرار دهند. آیات شریفه‌ای را که تلاوت کردم مربوط به سوره آل عمران آیات ۱۵۹ و ۱۶۰ بود. من محور بحثم را طوری تنظیم کردم که این‌شالله بتوانم با الهام از این آیات شریفه یک نتیجه بسیار مفید و همیشه به یاد داشتنی را برای شما عزیزان بگیرم. بنابراین خیلی به نحوه ارائه‌ام دقت کنید، من بحثم را سه بخش کردم: در بخش اول به مقدمه تاریخی قبل از عملیات بیت المقدس

می‌پردازم و در بخش دوم، روند عملیات بیت‌المقدس را برای شما بازگو و تشریح می‌کنم و در قسمت سوم نیز آن نکته‌ای را که می‌خواهیم نتیجه بگیریم به صورت یک خاطره فراموش نشدنی بیان می‌کنم تا عزیزان از صحنه‌ای که خود بنده مسئول و ناظر بودم و کلید موفقیت مادر عملیات بیت‌المقدس بود، بهره مستقیم بگیرند. من قسمت اول و دوم را سعی می‌کنم خیلی فشرده تشریح کنم؛ چون بخش سوم مطلب اصلی من است و قسمت اول و دوم شما را برای بخش سوم آماده می‌کند.



### ۳۱ شهریور شروع جنگ تحمیلی

در قسمت اول به صورت تاریخی اشاره ای کنیم که اصلاً نبرد بیت المقدس در چه زمانی آغاز شد؟ قبلش چه اتفاقاتی افتاد؟ باید به صورت خیلی فشرده به روز ۳۱ شهریور برگردیم؛ روزی که هجوم سراسری در غرب و جنوب از سوی حکومت بعث عراق شروع شد و در عرض کمتر از ۳ روز بیش از ۱۰ هزار کیلومتر مربع از خاک کشور اسلامی در جنوب - یعنی خوزستان - به اشغال دشمن درآمد. دشمن در پیشروی خودش در جنوبی ترین نقطه فشار می آورد تا خرمشهر را از دست زرمندگان اسلام بگیرد. دشمن از رودخانه کارون عبور و جزیره آبادان را تقریباً محاصره کرد و در قسمت میانی خوزستان تا ۷ کیلومتری اهواز پیش آمد و شهرهای مختلفی را در مسیر خودش مثل هویزه، سوسنگرد، بستان و غیره را با خاک یکسان کرد، و در منطقه شمال خوزستان پیشروی اش را تا پشت رودخانه کرخه، پل نادری دزفول ادامه داد. دشمن تلاش می کرد جاده اهواز به اندیمشک را که در آن زمان کلیدی ترین جاده استان خوزستان بود قطع کند، که در نتیجه آن سقوط اهواز به سهولت انجام می پذیرفت. البته در این زمینه دشمن موفق نشده بود. در قسمت جبهه غرب کشور، از محور دهلران گرفته تا مهران، صالح آباد، سومار، نفت شهر و منطقه تنگابنو و کهنه، خسروی و دشت ذهاب تا تنگ باویسی را زیر

هجوم خودش قرار داد و پیشروی کرد، و در مواضع و نقاط حساس مستقر شد. این وضعیت بسیار شوم و نگران کننده بود، که در عرض سه روز برای جمهوری اسلامی ما، برای حکومت نوپای جمهوری اسلامی تحقق پیدا کرده بود و بزرگترین توطئه‌ای بود که تا آن موقع اتفاق افتاد و بلافاصله مشخص شد که نیروهای مسلح جمهوری اسلامی - که عمدتاً در آن موقع ارتش جمهوری اسلامی و نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی بود - باید به جبهه بشتابند. به همین خاطر نیروهای ما با شتاب به جبهه‌ها رفتند و پیشروی دشمن را سد کردند و چون جبهه بسیار طولی بود - حدود ۱۴۰۰ کیلومتر - سد کردن دشمن بخش عمده نیروهای ما را به خودش اختصاص داد و دیگر نیرو و امکاناتی برای آفند و درگیر شدن باقی نمانده بود. بگذریم که وضعیت نیروی زمینی ما وضعیتی در حال سازندگی و بازسازی بود؛ فرماندهان خود فروخته فرار کرده بودند، و فرماندهان خطاکار در ارتش تصفیه شده بودند و ارتش در حال تجدید سازمان بود. آن زمان پیکره ارتش کاملاً در محور انقلاب و با انقلاب بود؛ ولی در هر تشکیلاتی و در هر سازمانی بخش مهم آن را کارگردانی و مدیریت و برای ما نظامی‌ها فرماندهی تشکیل می‌دهد؛ فرماندهی نوپا! و این فرماندهی نوپا بایستی در معرض بزرگترین آزمایش خدا قرار بگیرد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به صورت انفرادی شکل پیدا کرده و متولد شده بود. با

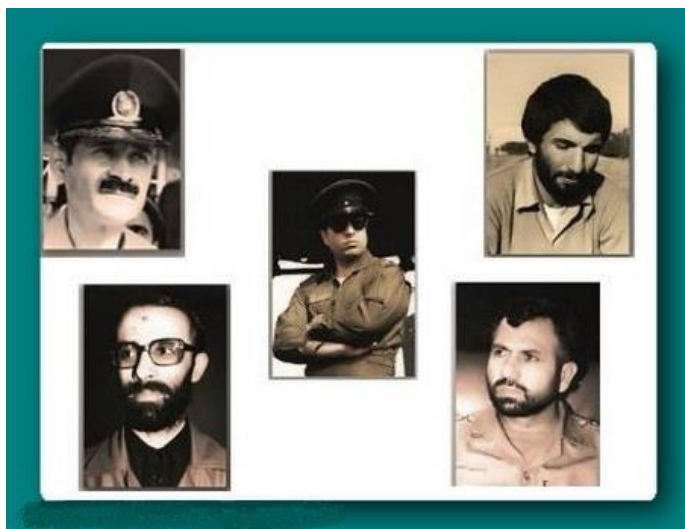
اینکه سازمان، تجهیزات و آموزش لازم هنوز به آن نرسیده بود؛ ولی پرانگیزه و آماده بودند که به جبهه خدمت کنند، ضمن اینکه همانطور که گفتم تشکیلاتشان هنوز مناسب برای رزم نبود و بایستی سامان پیدا می کردند. بزرگترین ضایعه ما در شروع نبرد - جنگ تحمیلی - ۳۱ شهریور سال ۵۹ که دشمن به ما هجوم آورد، فرماندهی خود جبهه بود؛ فرماندهی ای که به دست رئیس جمهور وقت - یعنی اولین رئیس جمهور کشور - واگذار شده بود و اختیارات تام از فرماندهی معظم کل قوا حضرت امام رضوان الله علیه گرفته بود و به عنوان فرمانده کل قوا به جبهه می آمد؛ اما از جبهه سر در نمی آورد و چیزی از جبهه و جنگ نمی دانست، اصلاً تفکر نظامی را درک نمی کرد و خود به خود مشاورین منجمد الفکری هم که دورش را گرفته بودند، او را برای یک نبرد حماسه انگیز هدایت نمی کردند؛ بلکه او را درست در جهت عکس با قدرت، قوت و پشتوانه دشمن - که با ابر قدرت ها وصل بود - آشنا می کردند. در نتیجه شما اگر یک تجسم ذهنی بکنید متوجه می شوید که چه اوضاع نگران کننده ای بود. وقتی هم که نیروهای مردمی و نیروهای انقلابی مثل سپاه برای کمک به جبهه به اهواز آمده بودند، با چماق تخصص و اینکه شما تجهیزات، سازمان و تشکل لازم را ندارید، آنها را نمی پذیرفتند. این وضعیت تقریباً ما را یک سال زمین گیر کرد؛ البته این را هم بگویم که در این یک سال عملیات هایی انجام می شد،

منتها کوچک و مقطعی بود و به پیکره و تمام خط دشمن هیچ لطمه‌ای وارد نمی‌کرد، البته خدشه‌ای وارد نمی‌کرد که هیچ؛ بلکه او را خیره‌سرت‌ر، مغرورتر و مصمم‌تر می‌کرد تا آنچه که به‌دست آورده را نگه دارد و ما را به طرف سرنوشت نگران‌کننده و بن‌بست انقلاب بکشاند. یک‌سال طول کشید - البته اینها خیلی بحث دارد، خیلی خاطره داریم، به خصوص نگرانی‌هایی که متوجه ما بود - و آن موقع من خودم در جبهه کردستان بودم. مدتی فرماندهی همان منطقه غرب را داشتیم، وقتی که جنگ تحمیلی شروع شد - یعنی قبل از جنگ تحمیلی - من را یک مقدار بالاتر از منطقه غرب گذاشته بودند و به طور کامل محدود به خوزستان می‌شد. بعد از مدتی با رئیس‌جمهوری وقت درگیری پیدا کردم و در نتیجه آن، بنده را معذول کردند و درجه‌ام را نیز گرفتند.

چهار ماهی ما اصلاً از کار ارتش جدا شدیم و آمدم تهران. البته در سپاه مشغول بودیم تا که گذشت و آن نقطه نورانی عزل رئیس‌جمهور وقت - بنی‌صدر ملعون - بعد از یک‌سال انجامید و شهید بزرگوار ما رجایی - آن بزرگ‌مرد - رئیس‌جمهور شدند و دوباره ما فراخوانده شدیم و آمدم شمال غرب و شروع به کار کردیم. آن موقع دوشهر اشنویه و بوکان در دست ضد انقلاب مانده بود. به ما مأموریت دادند که آنجا را آزاد کنیم، که بعد از ۴۴ روز به لطف خدا آزاد شد و ما سرنوشت‌مان با جبهه جنوب گره خورد.

بنابراین در طول یک سال نبرد مهمی انجام نگرفت. در واقع بعد از یک سال که بنی صدر عزل شد؛ گویی صحنه به یکباره تغییر کرد! پیوند ارتش و سپاه در جنوب برقرار شد و عملیات ثامن الائمه علیه السلام را با همدیگر طرح ریزی کردند و از سه محور ماهشهر، فیاضیه آبادان و دارخوین در شرق کارون به دشمن حمله و دشمن را در هم کوبیدند و در عرض چند ساعت به طور کامل پاکش کردند و بدین طریق محاصره آبادان شکسته شد. این عملیات حدوداً در پنجم مهر ماه سال ۶۰ بود.

حادثه تأسفباری رخ داد و در آن فرماندهان ما - مسئولین جنگمان - که با هواپیمای C۱۳۰ به تهران می آمدند، در نزدیکی تهران سانحه دیدند و پنج نفر، واقعاً از بزرگان نیروهای مسلح ما به فیض شهادت رسیدند. در این حادثه شهید فلاحی، شهید فکوری، شهید نامجو، شهید جهان آرا از سپاه و شهید کلاهدوز - که در اصل ارتشی بود؛ ولی مأمور به سپاه و قائم مقام فرمانده کل سپاه شده بود - به فیض شهادت رسیدند و بعد از شهادتشان تغییراتی در سازمان فرماندهی نیروهای مسلح به وجود آمد.



### انتصاب در محل فرمانده نیروی زمینی ارتش

بنده هم به عنوان فرمانده نیروی زمینی ارتش از جبهه شمال غرب به جبهه پایین آمدم. یک سال توقف داشتیم و پس از آن، از پنجم مهرماه سال ۶۰ بود که درخشش جبهه با نبرد ثامن الائمه (ع) شروع شد. این نبرد برای ما پایه بود. ما هم که وارد منطقه جنوب شدیم، بلافاصله از تجربه مان در منطقه شمال غرب استفاده کردیم و قرارگاه نظامی خودمان را با نام **قرارگاه کربلا** - مرکز عملیات مشترک ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

- برپا کردیم. بنده قرارگاه را - که در دزفول بود - به اهواز انتقال دادم و در آنجا شروع کردیم به طراحی برای ادامه نبرد.



در این طراحی یک نکته بسیار تاریخی خوب مانده است که الان هم یک مقدار مدارکش در دسترس شما هست و آن طراحی طرح‌های کربلاست.

طرح کربلای ۱ برای عملیات طریق القدس

کربلای ۲ برای فتح المبین

کربلای ۳ برای بیت المقدس

ما عملیات طریق القدس را در تاریخ ۶۰/۹/۹ با یاری خدا انجام دادیم. این عملیات خیلی موثر واقع شد، هم برای روحیه رزمندگان اسلام و هم از نظر وضعیت نظامی و تاکتیکی ما؛ چراکه با رسیدن به تنگ چزابه و رسیدن به ساحل هورالعظیم، ما دشمن را در منطقه میانی خوزستان قطع کردیم و برای صرفه جویی در قوا - که یک اصل مهم است - نیروهای پوششی در ساحل هورالعظیم و تنگ چزابه گذاشتیم؛ چون نگهداری اش ساده تر بود. در آخر ما توانستیم با دادن هزار و هشتصد شهید مواضع مان را حفظ، تثبیت و تحکیم کنیم. بعد در تاریخ ۶۱/۱/۲ یعنی درست اول فروردین ماه سال ۶۱ عملیات فتح المبین آماده شد و به حول قوه الهی عملیات را ۱۰ روزه انجام دادیم و در ۱۰ فروردین، آن طرح بزرگ انجام شد؛ که در طی آن اسرایی هم از دشمن گرفتیم. در این عملیات روحیه رزمندگان اسلام بسیار ممتاز و فرماندهی در صحنه بسیار قابل اجرا بود؛ به طوری که وقتی یک دستور داده می شد همه با دقت و با حال و انگیزه - اعم از ارتشی و سپاهی - انجام می دادند، که در نتیجه آن دور نبرد به خوبی حفظ شد. از شگفت انگیزترین خاطره ما در آماده شدن برای عملیات بیت المقدس این بود که در فاصله ای کمتر از ۳۰ روز ما از جبهه شمالی در خوزستان به جبهه جنوبی در خوزستان نقل و انتقال دادیم و آماده نبرد شدیم. بنابراین قسمت اول صحبت من این است که در چه زمانی عملیات

بیت المقدس آغاز شد؟ زمانی که عملیات بسیار درخشانی مثل ثامن الائمه (ع) انجام شده بود، طریق القدس انجام شده بود، فتح المبین انجام شده بود و رزمندگان ما خودشان را پیدا کرده بودند، باور کرده بودند و در دور رزم آفندی بر علیه دشمن بودند و دشمن لحظه به لحظه از نظر روحیه و قوا شکسته تر می شد؛ ولی خب باز هم خیره سر در خوزستان مانده بود و عقب نمی رفت.

### شروع عملیات بیت المقدس

ما معمولاً منطقه خوزستان را می توانیم به سه قسمت تقسیم کنیم: یک قسمت شمالی که همان منطقه اندیمشک، دزفول به طرف غرب شوش و محور فکه و همچنین تنگه عین خوش - که منطقه عمومی عملیات فتح المبین بود - است، و یک قسمت میانی که از قسمت رودخانه کرخه - که به طرف بستان می رود - شروع می شود، حمیدیه به طرف بستان و بالاتر که شامل یک منطقه رملی است؛ این منطقه از ارتفاعات میش داغ تا تنگ رقابیه ادامه دارد. قسمت جنوبی خوزستان هم که می شود قسمت جنوبی حمیدیه، سوسنگرد، دهلاویه و بستان که تا رودخانه اروند می رود. ما منطقه ای را به عنوان منطقه عمومی بیت المقدس انتخاب کرده بودیم؛ منطقه ای در قسمت جنوبی خوزستان، یعنی قسمت شمال اش رودخانه

کرخه نور، هویزه، نیسانه، رودخانه نیسانه بود تا برسد به هورالعظیم. قسمت شرقی اش به طور کامل رودخانه کارون بود؛ ساحل پیرامون اش دست دشمن و ساحل نزدیک اش دست خودمان بود. قسمت جنوب هم بخش جزیره آبادان بود - که دست خودمان بود و از محاصره درآمده بود. اما بخش عمده خرمشهر هنوز در دست دشمن باقی مانده بود. بخش عمده که می گوئیم یعنی بیشتر از سه چهارم خرمشهر دست دشمن بود تا برسد به محل تلاقی رودخانه بهمن شیر و رودخانه کارون و همچنین کارون به اروند که با هم تلاقی می کنند. مرز جبهه ما آنجا بود و می رفت تا نقاط مرزی. این محدوده کل منطقه عمومی بیت المقدس می شود. دشمن در منطقه ای که حضور داشت؛ به خصوص در رده های مختلف در زیر رودخانه کرخه نور-هویزه به طرف پائین، از استحکامات بسیار محکمی برخوردار بود، و در قسمت شرقی هم که غرب رودخانه کارون می شود، جاده خرمشهر به اهواز را کاملاً در دست داشت - آن هم با خاکریز بلند بیشتر از ۲-۳ متر- ما از آن طرف رودخانه که می خواستیم با دوربین های دوربرد خودمان شناسایی کنیم، اصلاً کسی را نمی دیدیم؛ چون دشمن خاکریز را شرق جاده آورده بود و به راحتی پشت آنجا رفت و آمد می کرد و ما تحرکاتش را در دید افقی نمی دیدیم. بعضی مواقع عکس برداری هوایی می کردیم تا بتوانیم یک وضعیتی از دشمن پیدا کنیم.

## ترکیب نیروهای دشمن و نیروهای خودی

دشمن دو لشکر پای کار و آماده رزمش یعنی لشکر ۵ پیاده و ۶ زرهی را در قسمت بالا - یعنی در قسمت زیر رودخانه کرخه‌نور - گذاشته بود، و لشکرهای دیگری را که در اختیار داشت در شرق منطقه یا غرب رودخانه کارون گذاشته بود. به همین ترتیب دشمن در منطقه مستقر بود و در مقابلش ما سه قرارگاه زده بودیم: در قسمت بالای جبهه شمالی قرارگاه قدس که فرماندهی‌اش با فرماندهی لشکر ۱۶ زرهی نیروی زمینی و فرماندهی لشکر قدس سپاه که از قرارگاه‌های لشکری سپاه بود، وجود داشت. در این برهه، قرارگاه‌ها تاکتیکی بودند و هنوز قرارگاه‌ها سازمانی نشده بودند و چون سپاه تا رده تیپ در این مرحله از عملیات سازمان پیدا کرده بود - به وقتش سازمان رزمش را برای شما خواهم گفت - در قسمت شرق کارون ۲ قرارگاه ما مستقر بودند. قرارگاه بالاتر، قرارگاه فتح بود که شهید سرتیپ نیاکی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی خوزستان و سردار سرتیپ رشید - که الان بعنوان معاون عملیات ستاد کل با ما همکار هستند - فرمانده قرارگاه لشکری فتح بودند. در قسمت جنوبی هم قرارگاه نصر بود که باز فرماندهی‌اش از ارتش، تیمسار حسنی سعدی فرمانده محترم نیروی زمینی (قبل از دو فرماندهی قبلی ایشان فرماندهی داشتند) و از سپاه هم سردار سرلشکر شهیدباقری فرمانده لشکر نصر بود. این دو با

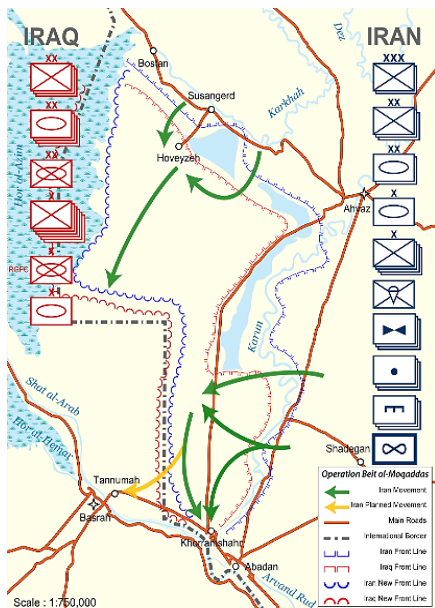
یکدیگر بسیار همتا و همپا بودند. ما با این سه قرارگاه و نیروهایی که داشتیم آماده برای رزم شدید. حالا وضع نیروهای خودمان و هم نیروی دشمن را دریابید تا ببینید چه وضعیتی داشتیم! از نیروهای خودی - یعنی نیروی زمینی - ۶۱ گردان رزمی به صورت زرهی، مکانیزه، پیاده و همچنین ۲۹ گردان توپخانه صحرایی، ۵ گردان مهندسی، ۴ گروه هوانیروز پای کار بودند. ما هوانیروز را در سطح کشور به صورت گروه رزمی داریم: گروه رزمی کرمان، گروه رزمی مسجد سلیمان، گروه رزمی باختران، گروه تهران در قلعه مرغی و دو گروه - یکی مرکز آموزش و یکی هم پشتیبانی عمومی - در اصفهان داریم، و این یعنی ما عمده توان هوانیروز را به کار گرفته بودیم! نیروی هوایی مان با تمام هواپیماهای شکاری اش در پشتیبانی رزمی از رزمندگان اسلام بود و عکس برداری هوایی، ترابری، حمل مجروح و جابه جایی نیرو می کرد. نیروی دریایی را نیز در اینجا به صورت قایق های هجومی شرکت داده بودیم، آنها چندین قایق آورده و آماده بودند علاوه بر سرپل هایی که داشتیم در عبور از رودخانه به ما کمک کنند.

از سپاه ۹۷ گردان پیاده بود. ۳ گردان زرهی، ۳ گردان مکانیزه و ۱۰ گردان پیاده تقویتی حالت احتیاط بودند و حدود ۶ هزار نفر نیروهای مردمی نیز با هواپیمای جمبوجت نیروی هوایی خودشان را به منطقه رسانده و در آخر عملیات ما را تقویت کردند. جمع کل نیروهای مانوری ما

در مقابل دشمن ۱۹۵ گردان رزمی و ۱۳۴ گردان نیروهای بسیج مردمی بود. البته ما باید اینها را جمع ببندیم؛ چراکه نیروهای بسیج مردمی هم رزمی بودند و هم خیلی با انگیزه.

**وضع نیروهای دشمن؛** دشمن لشکرهای ۳-۶-۹ زرهی، لشکر ۵ مکانیزه، لشکرهای ۱۱ و ۱۵ پیاده، تعدادی از تیپ‌های زرهی، مکانیزه، پیاده مستقل یا مأمور از لشکرهای دیگر و همچنین ارتش خلقی را به میدان آورده بود. این ارتش خلقی مشابه بسیج ما بود، البته با این تفاوت که آنها هیچ کیفیتی نداشتند و معمولاً زودتر از همه در می‌رفتند. اینها در قسمت جنوب رودخانه نیشان بودند. لشکر ۱۶ زرهی، تیپ ۳۰ زرهی، ۵ تیپ پیاده که شماره‌هایش مشخص شده (۴۹-۹۰-۱۰۱)، ۲ گردان کاماندوئی، ۴ گردان توپخانه، تیپ ۲۶ زرهی لشکر ۵، تیپ ۵۵ زرهی، تیپ ۱۵ مکانیزه لشکر ۵ و تیپ ۲۰ مکانیزه لشکر ۵ نیز در قسمت جفیر و حمیدیه بودند. البته تیپ ۱۵ مکانیزه لشکر ۵ و تیپ ۲۰ مکانیزه لشکر ۵ جدا جدا در منطقه گسترش پیدا کرده بودند. در غرب کارون نیز دو لشکر ۳ و ۹ حضور داشتند. اینهایی که گفتیم ترتیب گسترش بود، در مجموع: ۲ لشکر پیاده و زرهی (۵ پیاده و ۶ زرهی)

## مراحل عملیات ۲۱/



۳ تیپ گارد مرزی

۷ تیپ زرهی

۴ تیپ مکانیزه که مربوط به گارد جمهوری بود که اینها به لشکر تبدیل شدند. ۲ تیپ پیاده و یک گردان تانک و ۲ توپخانه لشکری و نیروهای جیش الشعبی که همان نیروهای مردمی است. این هم از وضع دشمن!

## مراحل عملیات

مراحل عملیات در کتاب‌های شما معمولاً ۳ یا ۴ مرحله نوشته شده است؛ ولی من برحسب جمع بندی خودم عملیات را به ۵ مرحله تقسیم می‌کنم.



یا علی ابن ابیطالب (ع)

مرحله یکم از نظر زمان شروع عملیات در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۱۰ با رمز عملیات یا علی بن ابیطالب (ع) بود. وقتی عملیات را از جبهه شمالی شروع کردیم، قرارگاه قدس باید حمله می کرد و از رودخانه کرخه نور عبور کرده و دشمن را درگیر نگه می داشت. اصل کار این بود که خود قرارگاه نداند فقط مسئول درگیر نگه داشتن لشکرهای ۵ و ۶ عراق هست؛ چون اگر می گفتیم - روحیه رزمندگان طوری بود که - می گفتند ما را در جایی به کار ببرید که پیشروی باشد و آفند. در واقع نمی توانستند قبول کنند در

جایی به منظور تثبیت دشمن به کار روند. ما گفتیم شما از اینجا پیشروی کنید و بروید؛ اما خودمان می دانستیم که موانع زیادی وجود دارد و امکان پیشروی از بالا نیست و دشمن هم ساده ترین راه برای سرکوبی خودش را در بالا می دانست. ما اینجا دشمن را غافل گیر کردیم، آمدیم از قسمت شرق دشمن یعنی از رودخانه کارون - که سخت ترین راه برای عبور بود و در عین حال ساده ترین راه برای پیشروی - گذشتیم. بعد از عبور از کارون موانع مسیرمان تقریباً کمتر از قسمت شمالی بود و دشمن هم کمترین استحکامات را داشت. **در مرحله اول**، قرارگاه قدس دشمن را در قسمت شمالی کاملاً تثبیت و درگیر کرد؛ طوری که به هیچ وجه نتوانست به پایین کمک کند. اما در قسمت شرق - یعنی از رودخانه کارون - ما با ۵ پل شناور که در عرض ۲-۳ ساعت روی رودخانه نصب کردیم، ساحل دور و سرپل را گرفتیم. در همان شب اول از این ۵ پل شناور حدود ۴۰ هزار نیرو و حدود ۲ هزار وسیله نقلیه از تانک گرفته تا نفربر و خودرو عبور کردند و عملیات را به سمت غرب - یعنی جاده اهواز به طرف خرمشهر- ادامه دادند و ما تا تاریخ ۱۶ اردیبهشت موفق شدیم منطقه را به طور کامل در عمق ۲۵ کیلومتری پاکسازی کنیم؛ ولی در قسمت جنوب مان هنوز خرمشهر باقی مانده بود. از شمال خرمشهر عبور کرده بودیم. عکس هوایی که گرفته بودیم ۷ رده سنگر نشان می داد، وقتی شناسایی نزدیک هم کردند دیدیم

۷ رده سنگر درسته که هیچ، باید در هر رده از سیم خاردار، مین و کانال هم عبور می کردیم و به طرف جاده می آمدیم! آزمایشی یک حمله ای هم کردیم، ولی دیدیم تلفات سنگین است، بلافاصله دستور عقب نشینی دادیم و از حمله به خرمشهر در مرحله یک منصرف شدیم.

**مرحله دوم** رزمندگان ما در قسمت بالا همچنان دشمن را درگیر نگه داشتند، ولی **قرارگاه های فتح و نصر** از جاده عبور کردند و ۱۲ کیلومتر دیگر بر عمق پیشروی خودشان اضافه کردند؛ به طوری که جناح راست مان جاده حسینی به طرف زید - که به صورت مورب است - بود و قسمت جنوب مان نیز شمال خرمشهر و امتدادش به طرف شلمچه بود. یک خاکریزی بود که دشمن پشتش بود و ما نیز همان موقع ازش عبور کردیم و آنقدر سرعت رزمندگان ما در این مرحله از عملیات زیاد بود که به آنها گفته بودیم به دژ خودمان برسید؛ چون ما در منطقه خوزستان در این قسمت دژ مرزی داریم، دژ مرزی ما به صورت یک خاکریز فشرده جاده ای به ارتفاع ۳-۴ متر بود. عراقی ها نیز در فاصله ۲ کیلومتری ما دژ دارند، ولی در پیشروی ای که رزمندگان ما کرده بودند - رفتیم جلو خط را دیدیم - بعضی جاها از دژ خودمان رد شده و دژ عراقی ها را گرفته بودند، یعنی سرعت شان آنقدر زیاد بود که رفته بودند جلوتر از دژ عراقی ها! بنابراین تجسم کنید در مرحله دوم ما مثل یک پیکان در دل دشمن رفتیم، البته

اگر پیکان عرض کم داشته باشد برای خودمان از طرفین خطر است؛ چون ممکن است دشمن ما را قیچی کند. اما پیکان ما عرض بسیار مناسبی داشت و دشمن شکافته شده بود و ما رفته بودیم به طرف مرز و رسیده بودیم.

**مرحله سوم** از نظر بنده که آن موقع مسئول بودم، خیلی اختلاف نظر پیرامون مراحل اش وجود دارد. در این مرحله بود که دشمن متوجه شد وضعیتش از نظر تاکتیکی بسیار نابه سامان است و در قسمت جنوب و عقبه در خطر است. دشمن احتمال می داد که رزمندگان اسلام پیشروی را در خاک عراق ادامه دهند و در نتیجه عقبه اش را در بالا قطع کنند و همه اسیر شوند. از این رو به یگان های خودش یعنی لشکرهای ۵ و ۶ دستور داد که با سرعت به طرف مرز خودشان عقب نشینی کنند. لشکرهای ۵ و ۶ عراق که بسیار قوی و از نظر نظامی دست نخورده مانده بودند؛ به طوری که تا آن موقع هیچ لطمه ای در جنگ به آنها وارد نشده بود، مجبور به عقب نشینی سریع شدند. قرارگاه قدس کسب تکلیف کرد و ما گفتیم سریع آنها را تعقیب کنید - حالا آنها بدو و اینها بدو؛ طوری که هر چه می گفتیم سریع بروید می گفتند ما به آنها نمی رسیم - شدت عقب نشینی حالت فرار گرفته بود! اینها آمدند تا کوشک و طلایه و ما نیز به قرارگاه قدس دستور دادیم که لشکر ۱۶ زرهی نیروی زمینی و تیپ های

سپاه آنقدر به دشمن نزدیک شوند که تماس شان را برقرار بکنند و آن ها را همانطور درگیر نگه دارند. در نتیجه ما در مرحله بعدی دیدیم تنها کاری که در عملیات بیت المقدس برایمان باقی مانده خود خرمشهر است! عمده منطقه بیت المقدس حدود ۵ هزار کیلومتر آزاد شده بود و قسمت جنوبی منطقه که خرمشهر بود و آن جاده ای که از خرمشهر به شلمچه می رفت - در ۱۲-۱۳ کیلومتری خرمشهر- هنوز در دست دشمن بود. آمدیم طرح جدید ریختیم. تا اینجا طبق طرح جلو می رفتیم. از اینجا به بعد طرح عملیات مان در بیت المقدس - متناسب با وضعیت و راه کارهایی که در ستاد می دادند - عوض شد. قرار بر این شد که زرمندگان مان از شلمچه به صورت شمال جنوبی به دشمن تک بزنند و دشمن را قطع بکنند؛ منتها در یک عرض ۳-۴ کیلومتری! حدود ۳ شب متوالی ما این عملیات را انجام دادیم و هر سه شب دشمن را در هم می کوبیدیم، ولی با مقاومت شدید دشمن مواجه می شدیم. تلفات سنگینی به ما وارد می شد، مثلاً تیپ ۵۵ هوارد ما در شب سوم از حالت رزمی افتاد و ما بلافاصله گفتیم تیپ تخلیه و به عقب برگردد و بازسازی شود. البته مأموریتی به آن دادیم، چون هیچ تیپی را نمی گفتیم به پادگانش برود؛ بلکه از جبهه های درگیر می فرستادیم به جبهه هایی که کمتر درگیر بودند، که هم خط را نگه دارند و هم به خودشان برسند. ما این مأموریت را به تیپ ۵۵ دادیم.

## مراحل پایانی عملیات بیت المقدس



از ۲۹ اردیبهشت تا ۳۱

اردیبهشت ما یک دوران  
بسیار سختی را در جبهه  
گذراندیم. راه کارها جواب

نمی داد. رزمندگان مان در  
طول نبردی که انجام شده  
بود فرسوده شده بودند؛  
تاجایی که حتی یک  
فرمانده لشکری به من

گفت که دیگر اسم ما را  
لشکر نگذارید، بگذارید  
گردان چون ما تلفات  
رزمی مان آنقدر زیاد بوده،  
که ما دیگر توان لشکری

نداریم! تمام راه کارها نشانگر این بود که برای بازسازی نیروها نیازمند یک  
وقفه طولانی هستیم؛ چون نیروی دیگری در دست نداشتیم. به حول

قوه الهی در همان حدود ۳۱ اردیبهشت، یک جرقه نوری در قرارگاه کربلا درخشیدن گرفت و طرحی به ذهن فرماندهی قرارگاه کربلا رسید؛ طرحی که اصلاً مشورتی هم درباره آن نشده بود، چون در موقعیتی بودیم که فرمانده باید تصمیم می گرفت. خلاصه تصمیم گیری شد و به فرماندهان ابلاغ شد. در همین دو سه روز پیش داشتم تاریخ جنگ بیت المقدس را مطالعه می کردم. برادر بسیار خوب، مسلط و استاد ما در دانشکده فرماندهی و ستاد، در خصوص طرح فرمانده قرارگاه کربلا فقط یک جمله نوشته اند که فرماندهی قرارگاه کربلا راه کار و تصمیمی را به فرماندهان ابلاغ کرد که جزو راه کارها نبود.

تصمیم ابلاغ شد و فرماندهان ۴۸ ساعت یا سه روز وقت داشتند خودشان را آماده اجرای این تصمیم کنند. با ۳ قرارگاه فرعی مرکب از یگان های ارتش و سپاه می خواستیم در جناح راست حمله کنیم، در این جناح از لشکر ۲۱ حمزه ۲ تیپ انتخاب شده بود و دو تیپ هم از سپاه، در قسمت میانی یک تیپ از لشکر ۷۷ خراسان انتخاب شده بود با ۳ یا ۲ تیپ از سپاه، و در قسمت جناح چپ نیز ۲ تیپ از سپاه مأمور شدند که این عملیات را انجام دهند. عملیات تا ساعت ۴:۳۰ صبح بن بست داشت، ولی ساعت ۴:۳۰ صبح به یاری خدا شکافته شد و رزمندگان ما خودشان را به ارون درود رساندند. این خیلی از نظر نظامی معنی داشت، معنی اش

این بود که دشمن به معنای واقعی از بدنه خودش شکاف پیدا کرده! آن طرف شلمچه بود با بخشی از بدنه عمده اش که داخل خرمشهر بود؛ چون خرمشهر قسمت جنوبی را رودخانه ارونند تشکیل می دهد، که ساحل دورش دست دشمن بود و ما تقریباً خرمشهر را از بخش خشکی در محاصره داشتیم و همان صبح در اولین تکی که برایتان توضیح خواهم داد، خرمشهر را از چنگ دشمن درآوردیم.



## خاطره مهم عملیات بیت المقدس

اما قسمت آخر، و یا بهتر بگویم مهم‌ترین قسمت برای شما عزیزان، مخصوصاً دانشجویان عزیز که این‌شالله امیدوارم در آینده بافت فرماندهی ما را تشکیل دهند. بهترین دست‌آوردی است که من خدمتتان تقدیم می‌کنم، از خدا خیلی کمک گرفتم تا به من این توفیق را بدهد. البته در آینده - این‌شالله اگر زنده ماندم - این را برای شما به صورت نظم در می‌آورم که بتوانید همیشه استفاده کنید، در واقع همه دانشجویانی که می‌آیند و رد می‌شوند استفاده کنند؛ چون واقعاً یک خاطره جاودانه است و می‌توان از آن برای تمام مسیرانقلاب اسلامی بهره گرفت؛ چراکه معنی‌کننده و ترجمه‌کننده پیام حضرت امام رضوان الله علیه در روز سوم خرداد است که به مناسبت فتح خرمشهر فرمودند و آقایان باید سالی یک‌بار آن را قرائت کنند، در اینجا سر صبحگاه باشد یا جای دیگر باشد. یک جمله یا یک فرازش را امام می‌فرماید که **خرمشهر را خدا آزاد کرد** و ما و کسانی که در صحنه بودیم، می‌دیدیم که خدا چه می‌کرد و من این را می‌خواهم برای شما بیان کنم، این شاءالله. حالا بر می‌گردیم به آن خاطره اصلی و استفاده و تطبیق آن با کلام خدا. گفتم جرقه نور در ذهن فرماندهی قرارگاه کربلا شکل گرفت و تصمیمی قبل از مشورت گرفته شد، دیگر از این چیزها گذشته بود، چون مشورت‌ها شده بود؛ کلیه مشورت‌ها که در تاریخ جنگ

### خاطره مهم عملیات بیت المقدس ۳۱/

داریم، همین که برادرها نوشته‌اند که هیچ طرحی برای ادامه عملیات داده نشده و طرح‌ها نشانگر آن است که باید صبر کرد تا یگان‌ها بازسازی شوند. اما در این طرح که یک‌دفعه بنده و سردار محسن رضایی در قرارگاه کربلا بررسی کردیم، دیدیم هنوز در سراسر جبهه خوزستان چند تا تیپ هستند و وضع و حالشان خوب است، در لشکر ۲۱ حتی ۲ تیپش هنوز سرپاست! یک تیپش بهتر بود، دستور دادیم در عرض ۴۸ ساعت جابه‌جا شود. از تیپ‌های سپاه هم ۶ تا تیپ وضعیت و توان رزمی مناسب برای عملیات داشتند، ۶ تیپ از سپاه و ۳ تیپ از ارتش.



اینها یک سازمان رزم جدیدی را برای عملیات ما تشکیل دادند. خب ما وقتی با سردار رضائی در قرارگاه کربلا صحبت کردیم، هنوز تصمیم به کسی ابلاغ نشده بود، سردار رضائی گفت چکار باید بکنیم؟! اگر به فرماندهان مان بگوییم، ممکن است اگرچه در ظاهر چیزی نگویند ولی در دلشان به ما اعتراض کنند و بگویند چرا با ما مشورت نکردید؟! قبل از این گفتم من مسئولیت اش را قبول می کنم و فرمان را ابلاغ می کنم تا اجرایی شود.

خلاصه ما مسئولیت را قبول کردیم و چون وقت نداشتیم فرماندهان به عقب بیایند، خودمان در نزدیکی خط درگیری، یکی از قرارگاه ها را انتخاب کردیم و با بی سیم ابلاغ کردیم سر ساعت ۴ بعد از ظهر در آن جا باشند. ۴ بعد از ظهر همان ۲۹ یا ۳۰ یا ۳۱ اردیبهشت بود. فرماندهان همه آمدند. سنگری را تجسم کنید که همه آمدند! آنجا یک سنگری بود که وقتی بلند می شدی سرت می خورد به سقف. محل بسیار تنگی بود. وقتی فرماندهان لشکر ما و سپاه آمدند، گفتم خدایا چه بگویم؟! به خودم گفتم باید طوری بیان کنم که تداعی گر این باشد که من مأمور به ابلاغ و فرمان قرارگاه کربلا هستم و نه فرمانده. همه که جمع شدند دعا را در مقدمه خواندم، گفتم فرماندهان توجه کنند، من می خواهم فرمان فرماندهی قرارگاه کربلا را به شما ابلاغ کنم. خیلی دقت کنید! فرمان

حساس است و باید سریع بگیرید و بروید. من فرمان را خیلی شمرده و قاطع به صورت شفاهی ابلاغ کردم، فرماندهان به هم نگاه می کردند؛ اما کسی داوطلب نبود که اولین نفر حرف بزند. خدا رحمت کند و اگر زنده باشد جزو ذخیره های ما باشد، یکی از برادران سپاه، فرمانده تیپ محمد رسول الله (ص) سردار شهید باید بگویم یا مفقود احمد متوسلیان! از کردستان با یک دیگر بودیم و واقعاً چهره ی دوست داشتنی بود، هم از نظر شجاعت، هم از نظر شهامت، هم از نظر خوی رزمندگی و مدیریتش و هم دقت و سرعت اش در انجام کارها. اصلاً یک نظامی جالبی بود، خیلی کم می خندید، هیچ وقت هم از اوضاع رضایت نداشت، همیشه می خواست کار بهتر از این باشد. ایشان اولین کسی بود که یک دفعه گفت جناب سرهنگ - من آن موقع درجه ام سرهنگ بود - معذرت می خواهم، این چیزی که شما فرمودید هیچکدام از راه کارهایی که ما پیشنهاد کردیم نبود؛ از آنجا که جلسه قبل مشورت کرده بودیم من خیلی آرام و مؤدبانه به او گفتم که خیلی عذر می خواهم برادر عزیزم، من به شما عرض کردم که فرمان فرماندهی قرارگاه کربلا را ابلاغ می کنم، ما قرار نبود که بحثی داشته باشیم، اگر شما فرمان را متوجه نشدید یک دور دیگر بگویم، اینجا صحبت از مشورت در کار نیست، فرمان است. من احساس کردم که زیاد قانع نشد، سرش را در آن حالت تواضعی که داشت پایین انداخت و درهم

رفت. نفر دوم سردار شهید خرازی بود که تا یک مدتی هم یک دستش قطع بود. فرمانده تیپ بود و بعداً فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام شد. او هم چهره نابغه‌ای بود، در جبهه جاهایی که می‌خواستیم خیلی ضربتی عمل بشود و به حساب دشمن برسیم، لشکر و تیپ ایشان را می‌فرستادیم. ایشان هم تقریباً خیلی تند همچین چیزی گفت که ما خیلی به شما پیشنهاد دادیم! گفتیم چی شد؟ این چه فرمانی بود؟ من برافروخته شدم و گفتم من خیلی عذر می‌خواهم برادران، مثل اینکه متوجه نیستید، من تکرار کردم برای شما، من دارم دستور و فرمان فرماندهی قرارگاه کربلا را ابلاغ میکنم. یعنی چی؟! من که یکبار به شما گفتم، اگر باز اشکال دارید یکبار دیگر بخوانم، ایشان هم تقریباً مثل احمد سرش را پائین انداخت و چیزی نگفت و من احساس کردم قانع نشده است و بعد نفر سوم ارتشی از آب در آمد، چون ارتشی‌ها یک مقدار در این موارد رعایت انضباط می‌کنند و مثلاً خارج از ادب نظامی خودشان می‌دانند که روی فرمانده بلند شوند و حرف بزنند، آن هم بهترین استاد دافوس! به من خیلی مؤدبانه گفت جناب سرهنگ خیلی عذر می‌خواهم، ما به شما سه تا راه کار داده بودیم، اینکه فرمودید هیچ کدام از راه کارها نبود! یکی از جاهایی که واقعاً زبان بنده، این سرباز کوچک، به دست خدا باز شده همین جا بود، من اصلاً دیدم با یک زبان علمی دارم به یک استاد

دافوس پاسخ می‌دهم، گفتم خیلی از شما تعجب می‌کنم جناب سرهنگ<sup>۱</sup>، شما استاد دافوس هستید، شما مگر نمی‌دانید فرمانده در مقابل راه کارها مجاز است یکی از راه کارها را به عنوان تصمیم یا تلفیقی از راه کارها انتخاب بکند و یا هیچکدام را انتخاب نکند، این جزو سوم است! یک دفعه ایشان بلافاصله مثل اینکه دوزاریش جا بیفتد گفت معذرت می‌خواهم، قانع شد حرفی که زده حرف منطقی‌ای به یک فرماندهی که می‌خواهد تصمیم بگیرد نبوده و نباید او را محدود کند که حتماً این تصمیم را بگیر. ما در این جلسه دیگر داشتیم کم‌کم بقول معروف جوش می‌آوردیم، خیلی اوضاع خراب بود، منتها خودم هم نمی‌دانستم در آن قسمت آخر فرماندهان عملیاتی‌مان در قرارگاه کربلا سردار سرتیپ پاسدار سید رحیم صفوی - که الان قائم مقام محترم فرمانده کل سپاه هست - حضور دارد. ایشان با من از همان اولین روزهای نبرد کردستان همراه بود، با همدیگر دوست بودیم، برادر بودیم، به روحیه یک‌دیگر خیلی آشنا بودیم، من دیدم از آن عقب مثل کسی که دارد ارکستر را رهبری می‌کند دست‌هایش را تکان می‌دهد. در واقع او مرا به آرامش دعوت می‌کرد و می‌گفت آرامش خودت را حفظ کن، این کارش خیلی هم اثر کرد؛ چون

---

۱. جناب سرهنگ ستاد اقبال محمدزاده (از اساتید دافوس)

با هم خیلی شبانه‌روزی‌های زیادی را گذرانده بودیم و من به او علاقه داشتم، واقعاً یک آرامشی در وجودم آمد و می‌خواستم صبر کنم ببینم چه می‌شود. منتظر بودیم، چهارمین نفر دوباره برگشت از اول، آن هم حاج احمد بود، همان اول گفت که جناب سرهنگ خیلی هم جدی بود، خیلی عذر می‌خواهم سوءتفاهم پیش نیاید، ما تابع دستور هستیم، بنابراین من معذرت می‌خواهم اگر چیزی گفتم، من دستور را گرفتم - من یک خورده حالم درست شد - بلافاصله شهید خرازی گفت ما هم همانجور تابع دستور ولایت هستیم - او تا آمد آن حالت انگیزه ایمانی خودش را شروع کند - ما گفتیم چرا معطل هستید بلند شوید و بروید.

مثل زمان دانشکده شماره ۳ که می‌گفتند خارج شوید، من هم همینطور گفتم پس چرا معطلید، وقت نداریم! همه بلند شدیم و با سرعت از آن قرارگاه کوچک خارج شدیم. من یک دفعه خودم را دیدم که ایستادم وسط همان سنگر - سرم هم نزدیک بود به سقف بخورد - و با حالت اضطراب زمزمه می‌کنم: خدایا این چه صحنه‌ای بود، من هرچه داشتم و نداشتم اینجا وارد کردم، یعنی هرچه آبرو، اعتبار، حیثیت و قدرت فرماندهی داشتم با قاطعیت گفتم، اگر یک موقع نمی‌شد ما دستورات را بعداً نمی‌توانستیم بدهیم.

خیلی مضطرب بودم که چه می شود. عملیات شروع شد، در همان اوایل شب جناح راست که گفتیم ۲ تیپ از لشکر ۲۱ و ۲ تیپ از سپاه بود با سرعت دشمن را شکافتند و رفتند جلو، تا نزدیکی نهر خین که وصل بود به رودخانه اروند. خیلی هم خوشحال بودند، ولی با این حال داد و بیدادشان درآمده بود! می گفتند چرا اینجا نیامدند؟! ما از چپ و راست داریم می خوریم! زودتر بیایید و گرنه ما نمی توانیم اینجا را نگه داریم. می گفتند ما در میدان مین و سیم خاردارها گیر کرده ایم، خلاصه تا ساعت ۴:۳۰ صبح طول کشید؛ من خودم ۴:۳۰ به شدت خسته و فرسوده شده بودم. نماز صبح را خواندم و همانجا زیر نورافکن سفیدی که بود - نور شدیدی هم داشت - در اتاق جنگ دراز کشیدم، شاید ۲۰ دقیقه در چرت فرو رفته بودم که با سر و صدای اطرافیان و بی سیم بلند شدم. سر و صدا حاکی از این بود که ما هم شکافتیم و داریم رو به جلو می رویم. بسیار خوشحال شدیم، نیروها تا ساعت حدود ۵:۳۰ و ۶ بود یا شاید هم ۶:۱۵ به جلو رسیدند. من دیروز تطبیق می دادم با فرماندهانی که با خود من کار می کنند؛ از بچه های سپاه، به فرمانده تیپ امام سجاد علیه السلام گفتم کی رسیدی؟ گفت من ۵:۳۰ رسیدم، ولی با سرعت به قرارگاه آمدم تا به شما بگویم ما به نهر خین و اروند رسیدیم؛ اما دیدم که شما دارید با بقیه صحبت می کنید. به آنجا رسیدیم، ما تمام طرح و تصمیم مان این بود که

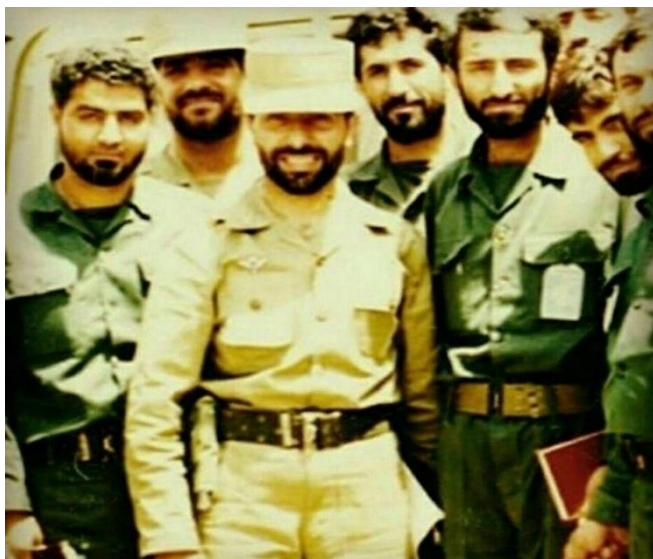
دشمن را شکاف بدهیم و برسیم به رودخانه اروند که اگر می‌خواهد توقیفی در عملیات به وجود بیاید موقعی باشد که ما خرمشهر را محاصره کردیم، نه اینکه خرمشهر را بگیریم، قرار بر گرفتن خرمشهر نبود، اینها را من با صداقت به شما می‌گویم. این حرف‌ها را در محل عمومی یا در انتشارات نباید گفت، چون سر از خارج از کشور در می‌آورد. اما من دارم حقیقت را برای شما می‌گویم که طرح ما و تصمیم ما و آن قاطعیتی که در قرارگاه کربلا اجرا شده بود فقط برای این بود که ما دشمن را بین شلمچه و خرمشهر قطع بکنیم و خودمان را به اروند برسانیم و بالطبع خرمشهر را محاصره کنیم تا مردم انگیزه پیدا کرده و ما را تقویت کنند و ما نیز خودمان را زودتر برای پاکسازی در خرمشهر آماده کنیم. در ساعت ۶:۳۰ الی ۷ سردار شهید خرازی که در جناح چپ و چسبیده به خرمشهر بود، با بی‌سیم تماس گرفت و با هیجان گفت من ۷۰۰ نفر توانسته‌ام نیرو آماده کنم، اجازه می‌دهید به خرمشهر حمله کنم؟ ما آمديم شور ستادی تشکیل دادیم و می‌خواستیم تخصصی برخورد کنیم، دیدیم تخصصی جواب نمی‌دهد، با ۷۰۰ نفر در خرمشهری که دشمن ۷ ردیف سنگر دارد چه کار می‌توان کرد؟ معلوم نیست در آنجا قدر آدم دارد؟ کاملاً از شرایط دشمن بی‌اطلاع بودیم. آمديم به شهید خرازی بگوییم نه اجازه نمی‌دهیم؛ ولی دیدیم طوری از خط اول جبهه با انگیزه صحبت می‌کند

و وضعیت را مثبت گزارش می دهد که اصلاً ما دستخوش انگیزه او قرار گرفتیم. بلافاصله تصمیم گرفتیم و در ساعت ۷ گفتیم حمله کن. نیم ساعت بعد در ساعت ۷:۳۰ سر و صداش بلند شد، ما فکر کردیم گیر کرده، داد و فریاد که من هر چه جلوی چشم می بینم عراقی ها دست های شان را به علامت تسلیم بالا گرفتند؛ منظورش را می فهمیدم، چون نیروهای کم بود نمی دانست چطور باید کنترل کند. به خلبان یک هلی کوپتر ۲۱۴ گفتم برو از بالا ببین اینهایی که دستشان را بالا بردند تا کجا هستند؟ بلکه حدوداً بدانیم چند نفر هستند! خلبان با بی سیم از همان بالا می گفت من تا چشم کار می کند در خرمشهر دست ها بالاست، یعنی تا عمق آن پل خرمشهر را که می دیدیم می گفت دست ها بالاست! همه در حالت تسلیم بودند، حالا می شد به نیروهای دشمن گفت بروید در سنگر تا ما نیرو آماده کنیم و بعد شما را اسیر کنیم. اینها اگر می فهمیدند ما فقط ۷۰۰ نفر پای کار داریم مطمئناً تصمیم شان عوض می شد. خداوند آنجا فکری نصیب ما کرد و راهنمایی کردیم و به خط دشتبان گفتیم یک سر صف، رودخانه اروند و یک سر دیگر صف، اول جاده خرمشهر به طرف اهواز - که سه چهار کیلومتری بود - باشد. همه نیروها را باز کردیم و گفتیم در خط با دست به عراقی ها علامت بدهند که بروند روی جاده به طرف اهواز، ماشین هم که نداشتیم اینها را ببریم، حالا پیاده

بروند تا چشمشان کور شود! از آنجا که در منطقه خودی بود خیالمان راحت بود که هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند. همه تفنگ‌ها را می‌انداختند و مستقیم به روی جاده به طرف اهواز - برای راهپیمایی - می‌رفتند. حالا توجه کنید، در حالی که ما بدمان نمی‌آمد هر چه بیشتر از دشمن اسیر داشته باشیم، اما آنجا دلمان می‌خواست زودتر بگویند تمام شد؛ چرا که می‌خواستیم هر چه زودتر وضعیت خرمشهر را پیدا کنیم. تا ساعت ۱۰ صبح این راهپیمایی اسرا طول کشید، ساعت ۱۰ صبح گفتند کسی دیگر نمی‌آید چه کار کنیم؟ گفتم برید داخل شهر، رزمندگان به داخل شهر هجوم آوردند و کسی هم نبود، یک تعدادی می‌خواستند از اروند فرار کنند، دعواشان شده بود؛ یعنی فرماندهان و یکسری افسران و حتی نیروهای رده پایین‌شان همه می‌خواستند زودتر در بروند و سر همین با یک‌دیگر نزاع پیدا کرده بودند. خلاصه یک‌جوری شده بود که همه بغل قایق‌ها مانده بودند و همان‌جا اسیر شدند.

وقتی داخل خرمشهر شدم، سنگرهای دشمن را مملو از مهمات، غذا و امکانات رزمی دیدم. گفتم خدایا چه می‌بینم، خدایا چه رعب و وحشتی به دل دشمن انداختی و چه قوّتی به دل رزمندگان خودی انداختی که اینها با قوت دل این‌طوری شجاعت پیدا کنند و آنها به ضعف روحی این‌طوری به ترسویی بیفتند و اصلاً ۲ ساعت هم مقاومت نکنند. از زمان رسیدن به

اروند تا موقعی که ما وارد خرمشهر شدیم حدود ۲ ساعت طول کشید، ما در این دو ساعت بی سیم‌های عراقی را شنود می‌کردیم، فقط به اینها امیدواری می‌دادند که شما نگران نباشید تا چند لحظه دیگر ما شهر را از وجود ایرانی‌ها پاکسازی می‌کنیم و الحاق‌مان انجام می‌شود؛ ولی در آخر این پیروزی بزرگ برای کشور اسلامی ما آفریده شد.



## درسی که باید بگیریم

حالا درسی که باید بگیریم! خداوند متعال به پیامبرش - که رهبر و فرمانده نظامی زمان خودش بود - اینطور دستور می دهد:

خدا می فرماید:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ

این رحمت و عنایت الهی است که خداوند به تو عنایت کرده، یعنی فرماندهی و مدیریت باید با مهربانی و محبت همراه باشد وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ اگر خشن و سنگ دل باشد، همه از دورت پراکنده می شوند. درست عکس خوش خویی می شود تندخویی، اگر تندخویی برای یک فرمانده باشد، عامل دفع است.

معمولاً سؤال می شود که آیا فرمانده بایستی همه اش جذب کند و همه اش محبت کند؟ نه خیر، این طور هم نیست. جاذبه تا آنجا که امکان دارد باید برقرار باشد، ولی دافعه هم باید در حد ضرورت وجود داشته باشد؛ چون همه در مقابل محبت یک جور نیستند، بعضی ها سوءاستفاده می کنند - که باید بگویم تعداد خیلی هستند - و بیشترشان قلب آماده ای برای شایسته شدن دارند. پس در فرماندهی باید این جاذبه و دافعه وجود داشته باشد، منتها همانطور که آیت الله شهید بهشتی فرمودند که جاذبه باید در حد کمال و دافعه در حد ضرورت باشد، این حالت باید در اخلاق

فرماندهی خیلی پررنگ باشد؛ به خصوص فرماندهان جوان ما! از همان اول که به یگان‌ها می‌روند، باید روی این مطلب کار کنند، این چیزی نیست که با خواندن حاصل شود. باید این موضوع به‌طور عملی در خصلت فرماندهی شکل بگیرد.

### فَاعْفُ عَنْهُمْ

بنابراین بر آنها ببخش، یعنی وقتی کسی حاکم و مدیر می‌شود باید بداند که یک عده‌ای به او بدی می‌کنند، ولی با این حال باید خوی گذشت در فرماندهی و مدیریت‌اش باشد.

### وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ

نه تنها گذشت می‌کنید، بلکه باید طلب استغفار کنید؛ چون بعضی مواقع یکی به بنده - شخص صیاد شیرازی - توهین می‌کند که من بر اساس حق خودم می‌گویم که بخشیدم، فَاعْفُ عَنْهُمْ. اما اگر به صیاد شیرازی - جانشین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح - که امانت و مسئولیت به روی دوش‌اش است، بی‌احترامی کنند؛ دیگر نمی‌شود فقط حق شخصی را در نظر گرفت! ما می‌گوییم خدایا تو هم از حقش بگذر. این حق توست؛ یعنی برایش دعا کردن، کاری که مالک‌اشتر وقتی که به او اهانت کردند انجام داد. مالک به روی خودش نیاورد و به مسجد رفت و ۲ رکعت نماز خواند و برای هدایت آن فرد هتاک دعا کرد. آن کسی هم که اهانت کرده

بود در به در دنبال مالک اشتر می گشت. به خودش می گفت که او فرمانده بزرگ امیرالمومنین علیه السلام بوده! تو چطور به او اهانت کردی؟! مالک را پیدا کرد تا از او معذرت بخواهد و دست و پایش را ببوسد، اما مالک مانع او شد و گفت که در حقش فقط دعا کرده است.

### و شاورهم فی الأمر

یکی از محوری ترین ارتباط مادون با مافوق و بالعکس، مشورت است و ما در تشکیلات نظامی جایگاه بسیار رسمی ای برای مشورت داریم. هر فرمانده ستادش چه جایگاهی برای مشورت دارد! ما فرماندهی بدون ستاد نداریم. در دانشگاه افسری ستاد دانشگاه افسری را داریم؛ پایگاه رسمی برای مشورت، بررسی، تحقیق، آماده کردن راه کارها، پیگیری و نظارت برای دستور فرمانده. بنابراین و شاورهم فی الأمر، ما در این عملیات یک مقدار اغراق کرده بودیم - شما در مشورت دقت نکنید - در قرارگاه مشترک مان سیستم ارتش تفریط بود و سیستم سپاه افراط! شکل متعارف اش این است که فرمانده مشورت کند و مشاور مشورت بدهد؛ اما تصمیم گیری با فرماندهان است. خداوند می فرماید:

### فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

بررسی کردید، ارتباط برقرار کردید، مشورت کردید، همه جوره نظرات را گرفتید، حالا موقع اش هست که تصمیمی بگیری و به من جواب بدهی

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ، و من هم کمک می کنم. این نقطه نورانی در قرارگاه کربلا به جایی رسیده بود که ما دیدیم به تصمیمی رسیدیم که نباید وقت را تلف کرد و نباید به کسی اجازه داد تصمیم را عوض کند. خدا یاری کرد و تصمیم ابلاغ شد و حتی تصمیم ما - بعد از آن حادثه‌ای که پیش آمد و منجر به فتح خرمشهر در عرض چند ساعت بعد از عملیات شد - کامل تر گشت.

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ  
که خداوند دوستدار توکل کنندگان است و حالا دنباله آیه که تقویت کننده مطلب است

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ  
یعنی اگر خدا شما را یاری کند، کسی قادر به شکست شما نیست و اگر خدا شما را یاری نکند، کسی نیست که شما را یاری کند  
و عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.

پس مومنین باید توکل شان به خدا باشد. باز تاکید بر توکل کردن بر خدا است! من اگر زنده ماندم و آن مطالبی که می خواهم آماده کردم، برای جلسات هفتگی مباحث بسیار روشنی در خصوص توکل بر خدا و فرماندهی کردن در صحنه رزم دارم.

## تجربیات و نتایج حاصله از عملیات بیت المقدس

**اولین نتیجه‌ای که من گرفتم همین آیات شریفه ۱۵۹ و ۱۶۰ سوره آل عمران است.** ما شیوه فرماندهی و هدایت صحنه‌های نبرد را از این دو آیه استخراج کردیم؛ اینکه بایستی توام با تحقیق و بررسی، تفحص و مشورت انجام بگیرد، اما در عین حال جایگاه تصمیم‌گیری فراموش نشود. تصمیم‌گیری حق فرمانده است، و اگر فرمانده تصمیمی گرفت باید هم جواب‌گوی نظام و تشکیلات باشد و هم جواب‌گوی خدا. برای همین است که سفارش شده باید با توکل بر خدا تصمیم گرفت.

**دومین نتیجه غلبه کیفیت بر کمیت است.** ما در برابر دشمن دیدیم که چقدر در مقابل ما سنگین بود! البته با این آرایشی که ما داشتیم - من در حد خودم که بررسی کردم - مساوی دشمن هم نبودیم؛ درحالی که فرمول جنگ می‌گوید که باید تقریباً دو برابر یا سه برابر دشمن باشی تا حمله کنی! چون در اینجا رابطه کیفیت و کمیت در کار است، باید گفت که کیفیت توان رزمی نیروی مسلح ما آن قدر بالا بود که نه قابل محاسبه برای ما بود نه برای دشمن، و ما در عمل دیدیم که کیفیت بر کمیت غلبه کرد.

**سومین نتیجه نقش انگیزه است.** انگیزه در جبهه‌هایی که جنگ برای خدا می‌شود تعیین‌کننده و کلیدی است. ارتشی ما با انگیزه شده بود،

در حالی که قبل از انقلاب انگیزه برایش مرده بود. این ارتش از اول انقلاب و در سیر انقلاب به انگیزه‌ی خودش رسیده بود و در این نبرد خودش را نشان داد. ما چهره‌های شاخصی داریم که سه بار مجروح شدند. در همان عملیات، فرمانده یک تیپ مجروح شده بود، ولی باز می‌خواست خودش را برساند به جبهه و دست‌بردار هم نبود؛ علت این کارش انگیزه بود! برادران سپاه مملو از انگیزه بودند؛ چون چهره‌های متولد شده انقلاب در سنین جوانی - مثل شما دانشجویان عزیز - و عین شور و حال و انگیزه بودند و مهم‌ترین سرمایه‌شان همین بود که برای ما نیز با ارزش‌ترین سرمایه است. آنها نحوه رزمیدن را هم از برادران ارتشی‌شان خیلی خوب یاد گرفتند!

#### چهارم نقش فرمانده معظم کل قوا

ما در صحنه‌های نبرد تمرین داشتیم تا بفهمیم ولی معظم فقیه که برای اولین بار فرمانده ما شده بود، نقش‌اش چیست؟ و خدا می‌داند که این نقش چقدر عظیم و عمیق است! من برای آن سند می‌آورم که چطور حضرت امام رضوان الله علیه برای ما محکم‌ترین فرمانده بود و موثرترین راهنما و تدبیردهنده برای نبردی قاطع با دشمن. ما پشت سرمان را بسته می‌دیدیم، پل‌ها را شکسته شده می‌دیدیم. به ذهن ما خطور نمی‌کرد که کسی به ما بگوید فعلاً نمی‌شود جنگید یا حتی توقف یا تأخیر بدون منطق

باید داشته باشید! این نقش فرماندهی بود و نقش اش را هم به خوبی انجام داد. او همان کسی بود که در نتیجه نبرد ما گفت که خرمشهر را



خدا آزاد کرد، چون او بهتر از ما می‌دید که چطور دست خدا بالای سر رزمندگان اسلام بود و آخرین مطلب اینکه موثرترین نبرد در سراسر جنگ تحمیلی که دشمن را واقعاً درهم شکست عملیات بیت المقدس بود؛ عملیاتی که در آن بیش از



پنج هزار و چهار صد کیلومتر مربع از خاک اسلامی‌مان آزاد شده بود. تعداد اسرا نیز حدود ۲۰ هزار نفر بود؛ طوری که ما جا برای نگهداری اینها نداشتیم! تلفات دشمن خیلی رقمش بالاست، آن موقع برآورد روی ۱۶ هزار نفر بود.

حدود ۶۰ فروند هواپیمای دشمن را ما سرنگون کردیم. هواپیماهای خودمان خیلی کم سرنگون شد؛ چون خیلی کم به کار می‌گرفتیم. ۳ تا

هلی کوپترشان - حتی یک هلی کوپتر را ما غنیمت جنگی گرفتیم - ۱۰۵ تانک و نفربر که من بیشتر از اینها می دانم - بعضی وقت ها آمارش را اصلاً به ما نمی دادند - و آن همه تجهیزات سبکی که گرفته شد. اینها تازه مقطعی اش بود. اثری که بعد از چند روز گذاشت، سخنرانی و پیام شیطانی صدام عفلقی بود که واقعاً هم خواندنی است! تا پی ببریم که این فرد چقدر آدم کج فکر و چقدر آدم شیطان صفتی است که همه چیز را برای مردمش برعکس جلوه داده بود، و در نهایت گفته بود ما چون دیگر در نبرد قادسیه به پیروزی های مان رسیدیم دیگر می خواهیم برگردیم. با یک دستور یک طرفه به خودش ده روز مهلت داد که به خط مرز برگردد. حالا آن ها بدو به عقب و ما بدو به دنبال شان! مناطق را پشت سرهم می گرفتیم. در این مرحله از عملیات بود که ما دیدیم دشمن یک دفعه فروکش کرد؛ ولی خوب کارش تمام نشده بود! از نظر مادی بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار به ما خسارت وارد کرده بود، صدها روستای ما را ویران و ده ها شهر ما را با خاک یکسان کرده بود و آن همه تلفات! بهترین چهره های ما را به شهادت رسانده بود و باید تنبیه می شد و به مجازات می رسید. بنابراین تداوم عملیات در محور، مجازات دشمن بوده است؛ به طوری که باید در جای خودش مورد بررسی قرار بگیرد.



## پیام حضرت امام خمینی قدس سره به مناسبت عملیات بیت المقدس و فتح خرمشهر



بسم الله الرحمن الرحيم  
با تشکر از تلگرافاتی  
که در فتح خرمشهر به  
این جانب رسیده است،  
سپاس بی حد بر خداوند  
قادر که کشور اسلامی و

رزمندگان متعهد و فداکار آن را مورد عنایت و حمایت خویش قرار داد و  
نصر بزرگ خود را نصیب ما فرمود؛ و این جانب با یقین به آن که «مَا النَّصْرُ  
إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» از فرزندان اسلام و قوای سلحشور مسلح که دست قدرت  
حق از آستین آنان بیرون آمد و کشور بقیة الله الاعظم ارواحنا لمقدمه الفدا  
را از چنگ گرگان آدمخوار که آلت‌هایی در دست ابرقدرتان خصوصاً آمریکای  
جهان‌خوارند، بیرون آورد و ندای «الله اکبر» را در خرمشهر عزیز طنین‌انداز  
کرد و پرچم پرافتخار «لا اله الا الله» را بر فراز آن شهر خرم که با دست پلید

جنایتکاران غرب به خون کشیده شده و خونین شهر نام گرفت، - به اهتزاز در آورد - تشکر می کنم و آنان فوق تشکر امثال من هستند.

آنان به یقین مورد تقدیر ناجی بشریت و برپا کننده‌ی عدل الهی در سراسر گیتی روحی لترات مقدمه الفدا می باشند. آنان به آرم «ما رمیت إذ رمیت و لكنَّ اللهَ رَمَى» مفتخرند. مبارک باد و هزاران بار مبارک باد بر شما عزیزان و نورچشمان اسلام این فتح و نصر عظیم که با توفیق الهی و ضایعات کم و غنایم بی پایان و هزاران اسیر گمراه و مقتولین و آسیب دیدگان بدبخت که با فریب و فشار صدام تکریتی، این ابرجنایتکار دهر به تباهی کشیده شدند، سرافرازانه برای اسلام و میهن عزیز افتخار ابدی هدیه آوردید و مبارک باد بر فرماندهان قدرتمند که فرماندهان چنین فداکارانی هستند که ستاره درخشنده‌ی پیروزی‌های آنان بر تارک تاریخ تا نفخ صور نورافشانی خواهد کرد و مبارک باد بر ملت عظیم الشان ایران، این چنین فرزندان سلحشور جان بر کفی که نام آنان و کشورشان را جاویدان کردند و مبارک باد بر اسلام بزرگ این متابعانی که در دو جبهه‌ی جنگ با دشمنان باطنی و دشمن ظاهری پیروزمندانه و سرافراز امتحان خویش را دادند و برای اسلام سرافرازی آفریدند و همان ای فرزندان قرآن کریم و نیروهای ارتشی، سپاهی، بسیجی، ژاندارمری، شهربانی و کمیته‌ها و عشایر و نیروهای مردمی داوطلب و ملت عزیز، هشیار باشید

که پیروزی هر چند عظیم و حیرت‌انگیز است، شما را از یاد خداوند که نصر و فتح در دست اوست غافل نکند و غرور فتح، شما را به خود جلب نکند که این آفتی بزرگ و دامی خطرناک است که با وسوسه‌ی شیطان به سراغ آدم می‌آید و برای اولاد آدم تباهی می‌آورد و من با آن که به همه‌ی شما اطمینان تعهد به اسلام دارم، از تذکری که برای مؤمنان نفع دارد باید غفلت نکنم، چنانچه از نصیحت به حکومت‌های همجوار و منطقه دریغ ندارم و آنان می‌دانند امروز با فتح خرمشهر مظلوم، دولت و ملت پیروزمند ما از موضع قدرت سخن می‌گویند و من به پیروی از آنان به شما اطمینان می‌دهم که اگر از اطاعت بی‌چون و چرای آمریکا و بستگان آن دست بردارید و با ما به حکم اسلام و قرآن کریم رفتار کنید، از ما جز خیر و پشتیبانی نخواهید دید و شما بدانید آن قدر که ابرقدرت‌ها از صدام این نوکر چشم و گوش بسته پشتیبانی کردند، از شماها که قدرت‌های کوچک و حکومت‌های ضعیف هستید، پشتیبانی نمی‌کنند و شما عاقبت این جنایتکار و هم قطار جنایتکارش شاه مخلوع را به عیان دیده‌اید. قدرت‌های بزرگ پیش از آن که از شما استفاده نمایند، از شما طرفداری نمی‌کنند و شماها را برای منافع خویش به هلاکت می‌کشند و من نصیحت برادرانه به شما می‌کنم که کاری نکنید که قرآن کریم برای برخورد با شما تکلیف نماید و ما به حکم خدا با شما رفتار کنیم، و یقین بدانید که

امثال حسنی مبارک مصری و حسین اردنی و دیگر هم جنایتکاران آنان برای شما نفعی ندارند و دین و دنیای شما را تباه می‌کنند و اگر با نشست‌های خود بخواهید «طرح کمپ دیوید» یا فهد را که مرده‌اند، زنده کنید - که ما خطر بزرگ برای کشورهای اسلامی خصوصاً حرمین شریفین می‌دانیم - اسلام به ما اجازه سکوت نمی‌دهد و اینجانب در پیشگاه مقدس خداوند تکلیف الهی خود را ادا نمودم، اکنون دست تضرع و دعا به سوی خالق یکتا بلند کرده و برای قوای مسلح اسلام و فداکاران قرآن کریم و میهن عزیز ایران دعا می‌کنم و سلامت و سعادت و پیروزی آنان را خواستار هستم. سلام و درود بی‌پایان بر فرماندهان قوای مسلح و بر رزمندگان فداکار و بر ملت دلیر ایران عزیز و سرشار از شادی‌ها.

والسلام علی عبادالله الصالحین

روح الله الموسوی الخمینی سوم خرداد ماه ۱۳۶۱

## آزادی خرمشهر در کلام حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله العالی)



بخشی از سخنان رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرماندهی کل قوا حضرت آیت الله خامنه ای (مد ظله العالی) در ۱۳۸۴/۳/۳ در دیدار جمعی از ایثارگران و خانواده های شهدا:

روز سوم خرداد، همان ساعت اولی که رزمندگان ما خرمشهر را گرفته بودند، مرحوم شهید صیاد شیرازی به من تلفن کرد - بنده آن وقت رئیس جمهور بودم - و گزارش اوضاع جبهه را می داد. می گفت الان هزاران سرباز و افسر عراقی صف بسته اند، برای این که بیایند ما دستهایشان را ببندیم و

اسیر شوند! قدرت معنوی یک ملت این است. فقط خرمشهر نیست - خرمشهر یک نماد است - کربلای ۵ ما هم همین طور بود؛ والفجر ۸ ما هم همین طور بود؛ فتوحات فراوان دیگر ما هم همین طور بود؛ عملیات خیبر و بدر و مجموعه‌ی هشت سال دفاع مقدس ما هم همین طور بود. البته ناکامی و شکست هم داشتیم و شهید هم دادیم؛ میدان مبارزه است. به برکت ایمان شهیدان ما و ایمان شما پدران و مادران و همسران - که شماها هم پشت سر شهدا قرار دارید؛ چون اگر پدر شهید، مادر شهید و همسر شهید با او همدل و هم‌ایمان نباشند، او نمی‌تواند برود بجنگد - توانستید در این مبارزه پیروز شوید. این همان درسی است که باید همواره جلوی چشم ما باشد و به آن نگاه کنیم. مبارزه‌ی مجدانه‌ی توأم با ایمان، در همه مراحل با پیروزی همراه است.